

# دزدی

## بچه‌ها

همه بچه‌ها گاه‌گاه دزدی می‌کنند، مردم بطور معمول وقتی از بچه‌ای که برایشان عزیز است حرف می‌زنند موقعی که به موضوع دزدی میرسند با نوعی چشم‌پوشی از آن می‌گذرند و این کار را در دنیای بچه‌ها بیک شوخی تعبیر میکنند تا به یک مسئله جدی و اگرچه در عمق وجودشان از این نوع خطاها احساس وحشت میکنند ولی با پناه بردن به جملاتی نظیر این، در واقع خودشان را فریب میدهند، این جور آدم‌ها بیشتر اوقات حتی از بکار گرفتن کلمه «دزد» و یا «دزدی» هم پرهیز میکنند و عملیات کودکان خود را یک نوع شیطننت معصومانه قلمداد میکنند:

میگویند: پسر من گاه‌گاه چیز- هائی را از رفقایش کشت می‌رود، یا این که «دختر من عادت دارد هر چیز را هر جا می‌بیند بردارد» یا «دخترم بعضی وقتها چیزهای کوچکی را از مدرسه بخانه می‌آورد و سرانجام این که «ای بابا این بچه‌ها که از این کارها مقصودی ندارند بچه‌اند و سر پسر هم هیچ ندارند...»

بچه‌های کوچک معمولاً به چیز- هائی که به آدم بزرگ‌ها تعلق دارد بچشم رویا نگاه میکنند و آرزوی تصاحب آنها را دارند، برداشتن یک

چگونه میتوان از دزدی  
بچه‌ها جلوگیری کرد

بسته شکلات از سبد يك سوپر  
مارکت، یا يك مشت آجیل از سبد  
آجیل‌فروشی- کش رفتن يك سیب،  
یا يك زردآلو از بساط میوه‌فروش،  
خوردن يك نان خامه‌ای از یخچال  
همسایه و نظایر این اعمال، پدیده-  
هائی است که از کودکان بدون آن  
که میل بگناه داشته باشند ظاهر می-  
شود کودکانی هم هستند که تنها  
میل به دزدیدن اسباب‌بازیهای بچه-  
های هم سن و سال خود را دارند و  
بارها توپ پسر همسایه، عروسک  
دختر خاله، ماشین کوکی پسر عمه  
را بخانه میاورند و هیچ کسی هم این

عمل آنها با دزدی حساب نمیکنند.  
در حقیقت وقتی که ما به کودکانمان  
می‌آموزیم همیشه قبل از دست زدن  
به چیزی از صاحبش اجازه بگیرند  
اولین قدم را در راه تربیت آنها  
برمی‌داریم و به‌سادگی می‌آموزیم که  
حق دست زدن به چیزی را که در  
مالکیت کس دیگری است ندارند و  
هنگامیکه به آنها می‌گوئیم «نه»، این  
اسباب‌بازی مال آن دختر است، و  
اگر بخواهی به آن دست بزنی باید  
از او خواهش کنی... راه و روشن  
صحیح زندگی در يك اجتماع سالم  
را به آنها یاد می‌دهیم، و اگر وقتی



متوجه میشویم که فرزندمان از سبد فروشگاه يك بسته آب نبات چوبی برداشته و آنرا پنهانی در جیبش گذاشته است بجای چشم‌پوشی با کلامی جدی بگوئیم «زود آنرا بگذار سرجایش» و یا «اگر آب نبات می‌خواهی باید پول آن را به صندوق‌دار بدهی» او را از آینده‌ای که در انتظار همه سارقین است نجات میدهیم.

بسیاری از علمای تعلیم و تربیت بر این عقیده هستند که باید بستن در یخچال و گنج‌ها در خانه‌ها ممنوع شود و بچه‌ها طوری تربیت شوند که پلیس خودشان باشند اما آنها بی‌گمان از فکر کردن باین نکته غافلند، در این صورت بچه‌ها مفهوم مالکیت شخصی را بکلی از یاد می‌برند، و به کثوی میز آموزگار، یا کیف بغلی پدر، یا کیف دستی مادر، نیز احترام لازم را نمی‌گذارند.

وقتی که به بچه‌ها آموخته‌می‌شود که هر چه را که میخواهید با اجازه بردارید، نه این که خود بخود صاحب آن شوید، نه تنها میل به دزدی را از دست میدهند بلکه از مالکیت وسائل شخصی خود نیز لذت بیشتری می‌برند و دیگر احتیاج ندارند که با وحشت از اموال خود محافظت کنند چون باین نکته واقف

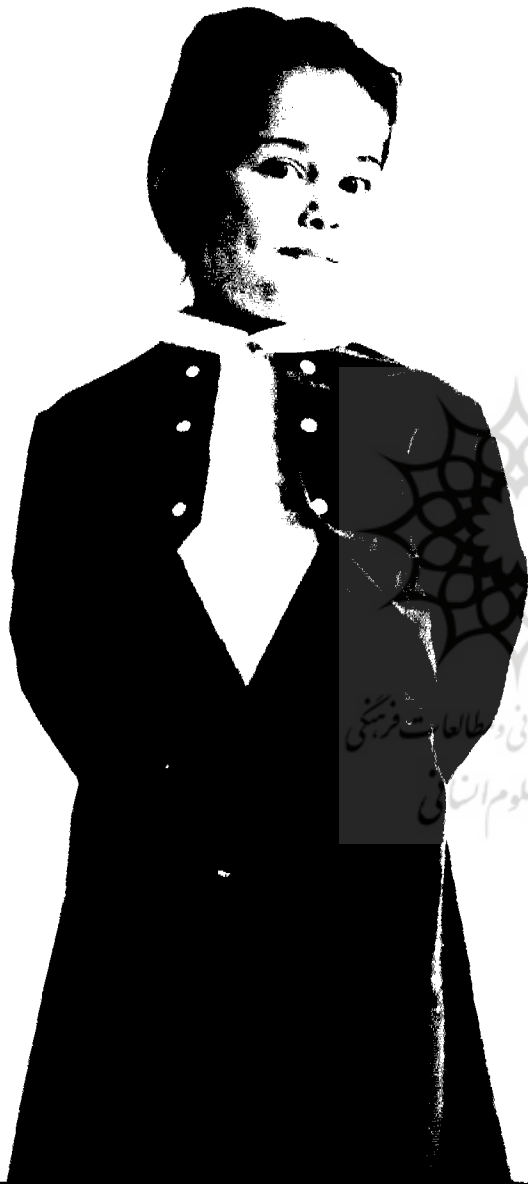
هستند که خواهرها و برادرهایشان اگر هوس داشتن یکی از آنها را بکنند با ملایمت تمام خواست خود را هم بعنوان خواهش به زبان می‌آورند و هرگز بی‌اجازه به آن دست نمی‌زنند، و در ضمن این را هم آموخته‌اند که اگر بتوانند مادرشان را متقاعدکنند، میتوانند هر لحظه که بخواهند خوراکی دلخواه را از یخچال و یا گنج‌ه بردارند، و یا این که اگر از او خواهش کند براحتی میتواند هر چیز دیگر را که میخواهند بگیرند. تجربیاتی این چنین است که به کودکان می‌آموزد که «تو حق نداری چیزی را که متعلق بشو نیست برداری» و روشهایی غیر از این، بی‌شک نه تنها میل به دزدی را در کودکان فروکش نمیکند، بلکه روز بروز به آن شدت بیشتری میدهد، تا به جایی که امیال معصومانه نخستین زفته‌رفته تبدیل به امیال شیطنانی میشود. در ضمن باید باین نکته نیز توجه داشت که بسیاری از این عملیات منفی کودکان، در عین معصومیت با مفرداری دروغ و ریا همراه هست، آنچنان که بچه‌ها در نهایت سادگی بگول زدن بزرگ‌ترها می‌پردازند. بطور مثال وقتی که پسرمان با يك سکه دو تومانی بخانه

میاید و میگوید «امروز خانم معلم به همه بچه‌های خوب کلاس يك دو تومانی داده و یا این که وقتی دختر کوچکمان با يك عروسك پلاستیکی از کودکانستان بخانه میاید و میگوید «فریبا چون این عروسك را دوست نداشتم آنرا بمن داده»، و یا این که وقتی دختر هشت ساله‌مان از كوچه بخانه میاید و در حال گاز زدن يك موز میگوید: «این را يك بیرزن توی میوه‌فروشی بمن داده»، باید از باور کردن حرفهای آنها خودداری کنیم و از همان لحظه نخستین قدم را برای اصطلاح آن كودك برداریم. هیچ‌لازم نیست از حقیقت فرار کنیم اگر چه سخت و سنگین است. بلکه باید به خودمان بگوئیم «اگر در فكر نباشی كودك نابود میشود» و بدون حمله به كودك، یا ترساندن او، که باعث می‌شود بخاطر پوشاندن يك گناه مرتكب گناه‌های دیگری شود و دروغ پشت دروغ بگوید، باید نخست به خودمان و شیوه تربیتی که در پیش گرفته‌ایم بیندیشیم و تصحیح را از خودمان آغاز کنیم كودك گناهی ندارد، و این ما هستیم که با شیوه‌های نادرست، و یا با بی‌توجهی‌ها او را به راه غلط سوق داده‌ایم. بطور مثال بهتر است در جواب كودکی که ادعا میکندسکه دو تومانی را از معلمش گرفته است بگوئیم «من فكر نمیکنم معلم تو همچو کاری کرده باشد، به‌زصورت هیچ دلم نمیخواهد این پول پیش تو

باشد. و ما آن را به معلم برمی‌گردانیم، نشان دادن این نوع عکس-العمل‌های فوری که بکودك تفهیم می‌کند که ما حقیقت را میدانیم و می‌خواهیم عدالت را برقرار کنیم بدین ترتیب آنچنان سبک‌باری به‌وجود می‌آید که نه تنها در کانون خانوادہ شادمانی چشم‌گیری مشاهده میشود بلکه محیط را از راستی و درستی و صداقت نیز آکنده میکند.

و اما در این بحث باید به نکته‌ای دیگر نیز اشاره شود و آن اینست که بدبختانه مادر و پدرها کم‌تر این نوع ظرافت‌های فکری را به‌کار می‌برند، چرا که بیشتر آن‌ها از حال و وضع كودكان خود غافل هستند و جز به خود و بیله‌ای که در آن مشغول‌تیندن هستند به کسی و یا چیز دیگری توجه ندارند. و این غفلت را تازمانی ادامه می‌دهند که يك روزنامه‌ای از مدرسه‌ی پسر و یا دخترشان می‌آید و از آن‌ها می‌خواهد تا پسرای صحبت در باره‌ی دزدی فرزندشان در ساعت فلان به دفتر مدرسه بروند و بدتر از آن وقتی از خواب بیدار می‌شوند که بقال و یا میوه‌فروش محله گوش پسر و یا دخترشان را گرفته و جلوی خانه مشغول داد و فریاد و فحاشی شده است. البته در چنین مواردی باران خشم بزرگ‌ترها بر سر كوچك‌ترها باوریدن می‌گیرد و آن‌ها با شدت مورد تنبیه قرار می‌گیرند حال آن که نشان دادن این نوع

## پرورش کودکان و جوانان



عکس العمل‌ها نیز جز آن که نفرت کوچک‌ترها را برانگیزانند، و آن‌ها را عاصی‌تر و شرورتر کند هیچ نتیجه‌ای ندارد، و مهم عوض شدن راه و روش تربیتی بزرگ‌ترها و شکستن دیواری است که تا آن زمان بین این دو جناح وجود داشته است به جای کتک زدن کودکان گناهکار، توهین کردن به آنان، تهدید آن‌ها به قطع پول تو جیبی و یا خیر دادن به پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمه و خاله زودتر از همه کاری کنید که کودک خود پادست خود شیئی مسروقه را به صاحبش برگرداند، بدون شک عذرخواهی کودک همه جا مورد قبول واقع خواهد شد، و خود ما نیز باید همین روش را در پیش بگیریم، توی سر کودک زدن و یادآوری گناه به گناه گناه گذشته او، هیچ دردی را درمان نمی‌کند به جای این کارها همیشه به کودکان آن قدر پول تو جیبی بدهید که اگر در خیابان هوس خریدن یک موز یا یک شیئی را کرد بناچار به دزدی پناه نبرد و درضمن به کودکان مقاومت در برابر هوس‌ها و خواسته‌ها را یاد بدهید و اگر در این راه موفق شویم او هرگز به وسوسه بازگردن کیف یک نفر، و یا خوردن یک شیرینی خامه‌ای ممنوع تسلیم نمی‌شود البته

این روشها خیلی ظریفانه است و هرگز نمی‌توان کودکی را به‌طور کلی از وسوسه‌هایش دور کرد، به‌خصوص وقتی که بچه از گذشته زخمی در فکر خود داشته باشد. یک مادر، که دخترش مرتب دزدی می‌کرد و در این زمینه سابقه‌ی درازی پیدا کرده بود، هر وقت از اطاقش بیرون می‌رفت در کیفش را باز می‌گذاشت تا به اصطلاح خودش دخترش را امتحان کند و همیشه در بازگشت در باره‌ی پولی که از کیفش کم شده با او به گفتگو مشغول می‌شد، این سؤال که چرا این مادر، در این طرز رفتار پافشاری می‌کرد کاملاً لازمست، شاید دلیل حقیقی این بود که او می‌خواست ثابت کند دخترش بطور مادرزاد دزد به دنیا آمده است، اگرچه این توانایی را داشت که با ملایمت و ظرافت فکری و دادن پول تو جیبی لازم به دخترک او را از آینده‌ی مخوفی که با سرعت روانه‌اش بود نجات بدهد. البته وقتی مطابق مثالی که زدیم دزدی برای کودکان به صورت عادت درمی‌آید، استفاده از روش‌هایی که ذکر کردیم در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌گیرد و قبل از این‌ها باید از خودمان پرسیم که چرا بعضی از کودکان به دزدی علاقه نشان می‌دهند و روزه روز در این راه گستاخ‌تر می‌شوند، تا به جایی که حتی دیگر به نصایح بزرگ‌ترها هم که آن‌ها را از این اعمال منع می‌کنند بی‌اعتنا می‌مانند،

بدون شك در چنین مواردی میل به دزدی در اعماق وجود کودک جای گرفته و در او جایگزین شده‌است. چرا بعضی از کودکان در باند-های سرقت در مغازه‌ها وارد می‌شوند؟ يك گروه، وظیفه‌ی جلب توجه صاحب مغازه را به عهده می‌گیرند و گروه دیگر آن چه را که می‌خواهند می‌ربایند چرا بعضی از کودکان در حالی که پول خرید يك بسته شکلات را در یکی از جیب‌های خود دارند، بسته‌ی دیگری را بسنهانی به جیب دیگر خود می‌اندازند؟ راه و روش دزدی از مغازه‌ها را در کجا با چنین سرعت و تبحری آموخته‌اند؟ چرا پاره‌ای دیگر از کودکان به این مسایل علاقه‌ای نشان نمی‌دهند و به دعوت دوست وهم‌گلاس خود که در یکی از این باندها فعالیت می‌کند بی‌اعتنا می‌مانند؟ گذشته از زیربنای تربیتی و تاثیر محیط در کندو کاو در این‌گونه کودکان غالباً به این نکته برخورد می‌کنیم که آن‌ها در خانه از خوشبختی و امنیت لازم برخوردار نبوده‌اند و این جاست که باز به نقش اصلی خانواده در ساختن شخصیت کودکان برمی‌گردیم و يك بار دیگر بر این نکته مهم انگشت می‌گذاریم، که کودکان تک‌موم‌هایی هستند که در هر دستی به يك صورت درمی‌آیند، و آن چه بر سر کودکان ما می‌رود در واقع زاییده‌ی اعمال خودمان و از ماست که برماست.

